

که تعلق باتاوه داشت آمد و مبارک شاه از اتروایی کوچ کرده در قصبه کوه فرود آمد و شرقی جنگ نا کرده بجانب قصبه را پری و از آنجا از جون گذشته بیدانه رفت و کنار آب کیتهر مقام ساخت و مبارک شاه از عقب او بچند وار آمد و میان هر دو لشکر مسافت چار کروه ماند و یزکیان یک دیگر نمودار میشدند تا بدست روز با هم مقابل بودند آخر شرقی با استعداد تمام برآمده از نیم روز تا وقت شام میان فریقین جنگ عظیم واقع شد و جنگ دران روز قایم ماند روز دیگر شرقی بجانب ولایت خود باز گشت و مبارک شاه بعد ازین که جانبین مسلمانان بودند تعاقب او نکرده بجانب استگانه آمد و تسخیر آن دیار نموده کنار آب چنبل را گرفته در بیدانه نزول نمود و محمد خان اوحدی بتقریب آنکه شرقی را دیده بود و هراسان شده در قلعه متحصن گشته بود باز امان گرفته آمد و مبارک شاه را دید و مبارک شاه باز گشته بدلهلی رسید *

و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمایه (۸۳۲) ملک الشرق محمود حسن که به نیابت مبارک شاه در بیدانه مانده بود و مهمات آن حدود را صورت داده و کافرانی را که با محمد خان جمع شده فتنه انگیزده بودند تنبیه داده بدرگاه آمد و سراحم بسیار یافت و حصار فیروزه در وجه او مقرر شد و هم دران سال ملک رجب نادره حاکم ملتان وفات یافت و ملک محمود حسن خطاب عماد الملکی یافته بملتان رفت *

و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه (۸۳۳) مبارک شاه از راه بیدانه بگوالیار رفت و اقطاع را پری را از پسر حسن خان گرفته

بملک حمزه داد و بشهر مراجعت نمود و در اثنای راه سید سالم که خدمتگاری سی ساله خضر خان بود و اقطاع تبره‌فنده داشت وفات یافت و یک پسر او را سید خان و دیگر را شجاع الملک خطاب دادند و فولاد نام غلام ترک بچّه از غلامان سید سالم مذکور در تبره‌فنده بغی ورزیده و اموال بهیاری و اسباب بی شمار را که از سید سالم مانده بود متصرف شد و مبارک شاه پسران سید سالم را مقید ساخت و ملک یوسف سرور و رای هندو بهتی را بر سر او فامزد کرد و فولاد ترک بچّه شبخون بر ایشان زده لشکرهای ایشان را پریشان ساخت و اموال و غنایم بسیار بر دست او افتاد و مبارک شاه لشکر بر سر تبره‌فنده کشید و غلام ترک بچّه محصر شده مبارک شاه عمان الملک را از ملتان طلبیده بوکالت نزد غلام بچّه فرستاد او بعد از طلب امان از حصار بیرون آمد عمان الملک را دید باز اتمان نکرد و ترسیده بحصار رفت و جنگها کرد و مبارک شاه عمان الملک را بملتان رخصت داده و خود باز گشته بدلهی آمد و غلام تا شش ماه در مدت غیبت مبارک شاه با افواج او جنگها کرد عاقبت نزد شیخ علی مغل که در کابل حاکم بود مبلغها بوجه پیشکش فرستاد و شیخ علی با جمعیت بسیار از کابل بمدد او آمد و مردم بسیار از حدود پنجاب باو پیوستند او غلام را با خیل و تبار از تبره‌فنده بدر آورده و همراه خود گرفته مراجعت نمود و از آب بیاه گذشته بلاهور رفت و ملک الشرق ملک اسکندر حاکم لاهور که هر سال خدمتی به شیخ علی میداد گذرانیده از سر خود واکرد و شیخ علی از انجا بقصور آمده قصد دیدالپور نمود و عمان الملک

از ملتان بمقابلت او آمد و شیخ علی گزاره آب راوی گرفته
 نزدیک بطلبنده رفت و از آنجا عذرا گردانیده بخوئیپور رسید و با
 شیخ علی جنگ کرده شکست یافت و ملک سلیمان شه لودی
 که از جانب عماد الملک طلایه بود درین جنگ کشته شد و شیخ
 علی در خسرو آباد آمد و مدتی مدید میان او و عماد الملک
 هر روز جنگ بود *

و در سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۴) مبارک شاه لشکر
 انبوه بمدد عماد الملک فرستاد و سردار آن لشکر فتح خان بن سلطان
 مظفر خان گجراتی را گردانید شیخ علی تاب مقاومت ایشان
 نتوانست آورد جلو گردانیده شب در حصاری که بر گرد لشکر خود
 ساخته بود در آمد چون حصار او را گرد کردند منهزم شده جانب
 چپم رفت و از آنجا عبیره کرده اکثری از سپاهیان او دران آب غرق
 شدند و بعضی کشته و بعضی اسیر گشتند و شیخ علی و امیر مظفر
 با جمعی معدود در قصبه شیور رفتند و اسباب و اشیای ایشان
 تمامی بغارت رفت و لشکر عماد الملک تا آنجا تعاقب کردند و امیر
 مظفر در حصار محصور ماند و شیخ علی بکابل رو نهاد و لشکر مظفر
 از آنجا برخاسته بدار الملک دهلی آمد و ملتان را از عماد الملک
 گرفته بملک خیر الدین خانی دادند و باین تقریب فتنه بسیار
 در حدود ملتان هر بر آورد *

و در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۵) بملک سکندر حاکم
 لاهور برای تسکین فتنه جسرت کهوکهو که در دامن کوه انگیخته بود
 رفت و جسرت او را غافل ساخته با او جنگ کرد و سکندر در نواحی

بجالندهر بدست جهرت کهوکھو گرفتار شد جهرت او را گرفته بلاهور
 رفت و محصر گردانید و سید نجم الدین نایب سکندر و ملک
 خوشخبر غلام سکندر باو جنگها میکردند درین اثنا شیخ علی
 جمعیت کرده باز در حدود ملتان آمد و خوطپور را تاخت و بیشتر
 سکنه مضافات جیلیم را امیر گردانید و طلبنده را گرفت و مردم آن را
 بتمام دستگیر و نهب و تاراج ساخت و اکثری را بکشت و بقیه را
 از صغار و کبار بولایت خود برد و درین اثنا پولاد ترکبچه مذکور از
 تبرهنده ولایت رای فیروز را تاخت و رای فیروز با او جنگ کرده
 کشته شد و پولاد سر او را به تبرهنده فرستاد و درین سال سلطان
 لشکر باز بجانب لاهور و ملتان کشید چون در نواحی سامانه رسید
 جسرت از نواحی لاهور بجانب کوه پایه و شیخ علی نیز بجانب
 ولایت خود رفت و لاهور و جلندهر از شمس الملک گرفته بدست
 خان گرگ انداز دادند و مبارک شاه حکم فرمود تا اهل و عیال
 شمس الملک را از لاهور بدهلی برند و خود باز گشته بدهلی آمد
 و در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه (۸۳۶) مبارک شاه باز
 بتقریب دفع فتنه جسرت بسامانه شدافت چون در پانی پته رسید
 خبر وفات والده خود که مخدومه جهان نام داشت شنیده باز گشته
 جریده در دهلی رفت و ده روز بتقریب عزای او اقامت کرده باز
 بلشکر پیوست و ملک یوسف سرور الملک را جانب تبرهنده
 برای دفع شرفولاد نامزد کرد و مبارک شاه لاهور و جلندهر را از
 نصرت خان گرفته بملک الهداد کالولودی داد و چون نزدیک
 بجالندهر رسید جسرت از آب پدیه عبور کرده در بجواره با الهداد کالو

جنگ کرده اورا شکست داد و ملک الاهداد گریخته بکوه پایه رفت و سلطان درین سال بر سر جلال خان در میدوات لشکر کشید و از آنجا فوج بجانب گوالیار و اٹاوه فامزد کرده مراجعت نمود و درین سال شیخ علی جانب پنجاب آمده باز خلال انداخت مبارک شاه عماد الملک را برای کمک امرای آن حدود فامزد فرموده شیخ علی از شیور تا کنار آب بیاه تاخته مردم بسیار اسیر و تاراج کرده بلاهور رفت و زیرک خان و دیگر امرا که در لاهور بودند محصر شدند و با او جنگ میکردند تا شبی ساکنان لاهور در پاسبانی ویزکی تساهل ورزیدند و ملک یوسف سرور الملک و ملک اسمعیل شبی اتفاق با زیرک خان نموده بیرون آمدند و جنگ کرده منہزم شدند و شیخ علی تعاقب نمود و از گریختگان بعضی بقتل رسیدند و بعضی اسیر شدند روز دیگر شیخ علی لاهور را گرفت و عام و خاص آنجا را بکشت و اسیر کرده در آنجا اقامت نمود و بعد از چند روز بدیبالپور آمد و ملک یوسف سرور الملک می خواست که دیبالپور را نیز گذاشته رود ملک عماد الملک این خبر را شنیده از تبرهنده ملک احمد برادر خود را در حصار دیبالپور برای نگاهبانی فرستاد و شیخ علی باین ملاحظه ازان طرف معاودت نمود و سلطان مبارک شاه بقصد دفع این فتنه و فساد تا سامانه رفت و از آنجا بتلوندی و از آنجا بگذر پوهی آمده از آب بیاه عبور کرده به دیبالپور رسید و از آنجا در کنار آب راوی نزول نمود و شیخ علی از آب جیلیم گذشته و رفت و مبارک شاه تعاقب نموده تا حصار شیور رسید و از آب راوی نزدیک طلبند عبور کرد و امیر مظفر برادر زاده شیخ

علی که بقوت او محصر شده بود تا یک ماه با پادشاه جنگ کرد و آخر الامر امان طلبیده دختر خود را با اموال و نفایس بسیار به پادشاهزاده داد و جماعت از مردم شیخ علی که در لاهور محصر بودند از شمس الملک امان خواسته حصار خالی کردند و مبارک شاه چون از مهم شینور و فتح لاهور فارغ شد جریده برای زیارت مزارات مقدسه مشایخ ملتان رفت و عنقریب از آنجا مراجعت فرموده بدیدالپور آمده چند روز در آنجا اقامت نمود و از ملاحظه شیخ علی اقطاع لاهور و دیدالپور را بملک الشرق عماد الملک داد و اقطاع بیانه را از عماد الملک کشیده به شمس الملک تفویض نمود و جریده بایلغار ازان حدود در روز عید قربان بدلهلی رسید و منصب وزارت بر سرور الملک مقرر داشت و ملک کمال الملک را که نایب لشکر بود در مهمات ملکی باو شرکت داد و صحبت میان این دو کس بئفاق بود چون سرور الملک از جهت گرفتن دیدالپور در دل خار خاری داشت و از مبارک شاه رنجیده بود درین هنگام که ازو بیشتر نا امید شد پنهران در مقام غدر و مکر در آمده با پسران کنگور و کجوی کهنتری و مدیران صدر نایب عرض [که از آبا و اجداد پروردۀ خاندان مبارک شاهی بودند و ولایات و مناصب های بزرگ داشتند] و با جمعی دیگر از مسلمانان حرام خور اتفاق نموده قصد امتیصال مبارک شاه داشت .

در سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۷) مبارک شاه در کنار آب چون شهری بنا کرد و مبارک آباد که در معنی خرابا بان بود نام فهاد و در عمارت آن سرگرم بوده اهتمام تمام داشت درین

ائذا خبر فتح قلعه تبرهنده با فولاد غلام بچه ترک بدرگاه رسید و
 مبارک شاه ازین خوشحالی در پوست ننگجیده بایلغار بجانب
 تبرهنده رفت و بزودی از انجا بازگشته در مبارک باد آمد و
 درین سال خبر رسید که در میدان سلطان ابراهیم شرقی و الب خان
 حاکم کالپی که سلطان هوشنگ خطاب یافته بود محاربه است
 مبارک شاه فرمان ها باطراف فرستاد تا لشکرها با استعداد کوچ
 بجانب کالپی جمع شده بدرگاه بیایند درین هنگام مبارک شاه بر
 عادت معهود خویش که گاه بیگاه بسیر عمارت معموره جدیده
 میرفت روزی با جمعی معهود بی تکلفانه بدان جانب سوار شده
 استعداد نماز جمعه میکرد کافران مدیران صدر که بانخواستی سرور الملک
 پیوسته در کمین بوده فرصت وقت می جستند اتفاق کرده در محل
 مبارک شاهی به بهانه در آمدند و سده پال فبیره کجوی که ترمی
 بد بخت آن پادشاه سعید را شهید ساخت و این واقعه در سنه
 سبع و ثلاثین و ثمانیة (۸۳۷) روی داد و ایام سلطنت او سیزده
 سال و سه ماه و شانزده روز بود

• قطعه •

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
 ازین فسانه هزاران هزار دارد یار
 هر آنچه میگذرد دل منزه که دجله بسی
 پس از خلیفه بخواد گذشت در بغداد

سلطان محمد شاه بن فرید خان

برادر زاده مبارک شاه بن خضر خان که مبارک شاه اوست
 بفرزندى بر داشته بود در سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه (۸۳۷)
 بعد از مبارک شاه جلوس نمود و سرور الملک که داعیهٔ فاسده
 در سر داشت از روی ظاهر بیعت کرد محمد شاه با وجود این حال
 او را خطاب خان جهانی داد و خلعت بخشید و میران صدر را
 معین الملک ساخت و ازان کفره هم چند روزی انقض نمود و ملک
 الشرق کمال الملک که شریک سرور الملک در وزارت بود بیرون شهر
 توطن اختیار نمود و با محمد شاه بیعت کرد روز دوم از جلوس سرور
 الملک بعضی بندگان مبارک شاهی را ببهانه دستگیر کرده بقتل
 آورد و در بر انداختن خاندان مبارک شاهی تقصیری نداشت و
 ولایات را بسر خود تقسیم میکرد و اقطاع بیانه و امروهه و نارنول
 و کهرام و چند پرگنهٔ میان دو آب را بسده پال و سدهارن کهتری
 که قاتلان مبارک شاه بودند داد و رانون سیه غلام سده پال با جمعی
 کثیر در بیانه رسیده میخواست که درون قلعه در آید درین اثنا
 یوسف خان اوحدی از هندون آمده با جنگ کرد و فتح یافت
 و اکثری ازان کفران حرام خور را بجهنم فرستاد وزن و بچهٔ ایشان
 بدست مسلمانان اسیر شدند و سر را نون سیه در دروازهٔ قلعه آویخت
 و چون سرور الملک و کفار دست تغلب دراز کردند امرای خضر
 خانى و مبارک شاهی که در ولایت منتشر بودند جای بجای سر
 از اطاعت باز کشیدند و فتنها قایم شد و سرور الملک در همین

تدبیر بود که اختلالی در ملک واقع شود و ملک الیهاد کالادی
حاکم سنبل و اهار و ملک چیم منقطع بدان نسبت هانجهان و
امیر علی گجراتی و دیگر امرا از برای انتقام مبارک شاه
جمعیت بسیار سر کرده جانب دهلی روان شدند و ملک الشرق
که مال الملک رسید خان پسر رسید سالم که خطاب اعظم خانی از جانب
مبارک شاه یافته بود از درگاه بر سر آن امرا نام زد شدند و ملک
یوسف ابن سرور الملک و سدهارن و کنگو نیز همراه کمال الملک
تعیین یافتند و لشکر دهلی از گذر کیچه گذشته در بون آمدند و ملک
الیهاد و دیگر امرا نامدار در قصبه اهار رسیده می خواستند
که جنگ نا کرده از آب گنگ گذشته بهر جانبی روند اما چون یقین
ایشان شده بود که ملک کمال الملک از دل و جان خواهان انتقام
از سرور الملک است برین اعتماد از جای خویش نرفتند و سرور
الملک ازین معنی واقف شده ملک هشیار نایب خود را بپهانه
کومک کمال الملک بطریق جاسوسی دران لشکر فرستاد و یوسف
خان و ملک هشیار و سدهارن کافر از کمال الملک متوهم بوده از
لشکر بیرون تاخته بدهلی رفتند و امرا سنبل و بدان بکمال الملک
پیوستند و با جمعیت انبوه در گذر کیچه آمدند و سرور الملک در پی
استعداد حصار شد و روز دیگر امرا دولت خواه از آب چون گذشته
در باغ خود فرود آمدند و حرام خواران و کافران از حصار بیرون
آمده بجنگ پیوستند و در حمله اول شکست یافتند و در حصار
رفتند و در وقت در آمدن جمعی کثیر بقتل رسیدند و بدیشتری
اسیر گشتند و روز دیگر بعد از فتح امرا مبارک شاه نزدیک

حصار سیبری فرود آمدند بیشتر امرای اندرونی برآمده با ایشان پیوستند و تا سه ماه میان فریقین جنگ بود و در آخر این سال زیورک خان حاکم سامانه وفات یافت و آن ولایت بر محمد خان پسر او مقور گشت و محمد شاه اگر چه بظاهر با سرورالملک دار و مدار میگرد اما در باطن با امرای پدر یگانه بود و سرورالملک بر این معنی اطلاع یافته با وی نیز در مقام غدر آمده انتظار فرصت می برد •

و بتاریخ هشتم ماه محرم از سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۸) سرورالملک و پسران میران صدر مکار یکایک درون سرا پرده پادشاهی سرزده میخواستند که آسیبی بارسانند در همین اثنا محمد شاه آگاه شد و چابکی نموده کسان نزد کمال الملک فرستاد و خدمت گاران نزدیک محمد شاه که مستعد بودند سرور الملک حرام خور را کشتند و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست رسانیدند و کافران حرام خور در خانهای خود محصر شدند و کمال الملک و سایر امرا از دروازه بغداد درون حصار درآمدند و سده پال بدبخت آتش در خان و مان خود زد و جوهر [که بزبان هندی مشهور است] کرده خود بجنگ پیوست و علف آتش تیغ بیدریغ گشت و جوهر پلید او بجهنم رفت و سدهارن کانگود دیگر طایفه کهنریان همه اسیر شدند و ایشان را نزدیک بحظیره مبارک شاهی بر دار سیاست کردند ملک هشیار و مبارک کوتوال را نیز با ایشان ملحق ساختند و روز دیگر کمال الملک و دیگر امرای نامدار با محمد شاه از سر نو بیعت نمودند و کمال الملک عهده وزارت

و ملک چیمین بداونی خطاب غازی المملکی یافت و بدستور قدیم حاکم بداون شد و امرویه اضافه او گشت و ملک الپداک لودی هیچ خطاب قبول نکرد اما خطاب دریا خانی از برای برادر خود گرفت و بعد از انتظام مهمات محمد شاه سلطنت با استقلال پیدا کرد و ملک بفرامغت میراند *

و در سنه اربعین و ثمانمایه (۸۴۰) بعزم ملتان متوجه شد و در مبارک پور چند روزی توقف نمود تا امرای اطراف بدو ملحق شوند چون لشکرهای محمد شاهی در مبارک پور جمع آمدند از آنجا متوجه ملتان شد و زیارت مشایخ آنجا کرده بدلهلی آمد و در سنه مذکوره بجانب سامانه حرکت نموده فوجی بر شیخا کهوکهو نامزد گردانیده ولایت اورا خراب ساخته مراجعت نمودند *

و در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه (۸۴۱) خبر رسید که جماعت لنکه در ولایت ملتان سر کشیده اند و همدرین اثنا سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات دهلی را متصرف گشت و رای گوالیار و دیگر رایان دست از مالگذاری باز داشتند و محمد شاه مساهله ورزید و فتنه جای بجای سر برزد و در هر سری تمثالی پدید آمد و خان زادهای میوات که اجداد حسن خان میواتی باشند سلطان محمود خلجی را از مالوه برای سلطنت دهلی طلبیدند *

و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه (۸۴۲) سلطان محمود بدلهلی رسید و محمد شاه افواج آرامته پسر خود سید علاؤالدین را بقصد جنگ او از شهر بیرون فرستاد و ملک بهلول لودی را

مقدمه لشکر ساخت و سلطان محمود نیز پسران خود غیاث الدین و مدن خان را بمقابله ایشان تعیین کرد و جنگ عظیم نموده آخر بصلح قرار دادند و سلطان محمود این معنی را غنیمت دانسته و خواب دیدن خرابی ملک مالوه را بهانه ساخته شبها شب جریده بجانب مالوه کوچ کرد و ملک بهلول تعاقب نموده پاره از پرتال و اسباب و اشیای او را غنیمت گرفت و سلطان محمد ازین ترس که از بهلول لودی ظاهر شد او را خوانده ولایت لاهور و دیبالپور را بدو ارزانی داشت *

و در سنه خمس و اربعین و ثمانمایه (۸۶۵) به سامرا رفت و بهلول را بدفع جسرت کهو کهر فرستاده بدلهی بازگشت و جسرت بملک بهلول صلح نموده او را به بشارت سلطنت دهلی مبشر ساخت تا بهلول افغانان را از اطراف و جوانب طلبیدن گرفت و خیلی پرگذات را به تغلب متصرف گشت و بی سبب ظاهری از محمد شاه رنجیده و بپرو باغی شده لشکر بر سر دهلی کشید و سلطان محمد را مدتی در محاصره داشت و کاری نتوانست ساخت و بی نیل مقصود بازگشت درین اثنا محمد شاه بزحمت صعب مبتلا شده امراضی که در بیست گروهی دهلی بودند مرا از اطاعت او بیچیدند و پسر خود علاء الدین را که در بداون جایگیر داشت و از آنجا بشکار دامن کوه رفته بود طلبیده ولی عهد ساخت *

و در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه (۸۶۷) درگذشت و مدت ملک او چهارده سال و چند ماه تخمینا بود * * بدت *
بیا و یک نظر اعتبار کن در خاک

که خاک تکیه گاه خسروان معتبر است

سلطان علاءالدین بن محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

بموجب وصیت بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست
و ملک بهلول با امرای دیگر در بیعت او در آمد و چون سستی
سلطان علاءالدین را از پدر بیشتر دید طمع ملک در متخیله بهلول
بیشتر از پیشتر در حرکت آمد و سلطان علاءالدین در سنهٔ خمسین
و ثمانمایه (۸۵۰) بجانب بیانه سواری کرده در راه خبر دروغ
شنید که پادشاه جونپور بقصد دهلی می آید و تحقیق ناکرده
بسرعت بدهلی باز گشت *

در سنهٔ احدى و خمسین و ثمانمایه (۸۵۱) بیداون رفت و آنجا
را برای سکونت اختیار کرده در آنجا طرح عمارت انداخته بپای
تخت دهلی آمد *

و در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمایه (۸۵۲) دو خسرو پور را
شحنه شهر و میرکوی ساخته باز بیداون رفت و از آن دو برادر فتنه
هر بر زد تا هر دو بدست مردم شهر بقتل رسیدند و حسام خان که
عمدهٔ الملک و هواخواه سلطان بود و گاه گاهی سخن حق در برآمد
مهمات ملکی با سلطان میگفت ازین معنی از دل سلطان افتاده
و معزول گشته بود و حمید خان وزیر مملکت که از ترس سیاست
سلطانی و قصد قتل او بدهلی در آمده بود هر دو باتفاق ملک
بهلول را طلب نموده به سلطنت برداشتند و او در مدت غیبت

سلطان بسر هند رفته خطاب سلطانی بخود قرار داده خطبه بخواند و بار دیگر به جمعیت تمام آمده دهلی را قابض شده و نائب خود را گذاشته بجانب دیبالپور رفت و در پی گرفتن لشکر گشت و بسطان علاؤ الدین عرضه داشت نفاق آمیز نوشت که من بندقه فرمان بردارم و این تردد از برای دولت خواهی می نمایم سلطان در جواب نوشت که پادشاه مرحوم سلطان محمد شاه ترا فرزند خوانده بود و مرا مر و برگ پادشاهی نیست تنها بدادون قناعت کرده سلطنت را بتو باز گذاشتم و سلطان بهلول از دیبالپور آمده بی جنگ و نزاع در دهلی بر تخت سلطنت نشست و سلطان علاؤ الدین بدادون را با برگذات آن طرف آب گنگ تا خیر آباد و دامن کوه بحکم سلطان بهلول متصرف بود و خطبه بنام خود دران دیار می خواند تا آنکه بعد از چند گاه در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه (۸۵۵) این عالم را بدروک کرد و مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود

* بیت *

سر انجام گیتی همین است و بس * وفائی نکرد است با هیچ کس

سلطان بهلول بن کالا لودی

که در زمان سلطان محمد شاه خطاب خان خانانی یافته در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه (۸۵۵) باتفاق حمید خان وزیر که بعد از کشته شدن حسام خان از دست سلطان علاؤ الدین در دهلی بر اهل و عیال سلطان علاؤ الدین استیلا یافته و کلید حصار را آورده به سلطان بهلول سپرده بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و بتدریج

همید خان را در بند کشید و هم در آن سال بجهت سرانجام ولایت
ملتان رفت .

و در سنه ۸۵۶ هـ و خمه‌سین و ثمانمایه (۸۵۶) سلطان محمود
شرقی باغواهی بعضی امرای سلطان علاءالدین با لشکر عظیم آمده
دهلی را محاصره نمود و بعد از جنگ و تیرد بسیار بدست آورد
و فتح خان هروی که از امرای معتبر سلطان محمود بود کشته شد
و سلطان محمود تاب نیاورد و بجونپور رفت و سال دیگر در همان نزدیکی
از جونپور تا اناوه آمد و برین معنی که آنچه از ملک دهلی در قبض
مبارکشاه بود بسطان بهلول و آنچه در تصرف سلطان ابراهیم شرقی
بود بسطان محمود تعلق داشته باشد صلح نموده و شمس آباد را که
جونا خان نایب سلطان محمود داشت بعد از بشکال بسطان بهلول
و عده کرده هر کدام بولایت خویش رفتند و سلطان بهلول بموجب
میعاد بر شمس آباد رفته متصرف شد و آنرا برای کرن حاکم بهون
گانون داد و سلطان محمود این معنی را نه پسندیده باز بخدود
شمس آباد آمده با سلطان بهلول محاربه داشت درین اثنا سلطان
محمود رخت هستی بدار بقا کشید و محمد شاه پسر سلطان محمود
بجای پدر بسطانت جونپور موسوم گشت و بموجب صلحی که قبل
ازین در میان سلطان محمود و سلطان بهلول واقع شده بود آشتی کرده
بجونپور رفت و بتقریب این که قطب خان هموزاد سلطان بهلول
در بند محمد شاه افتاده بود سلطان بهلول باز بر سر محمد شاه
نقض عهد نموده لشکر کشید و او نیز از جونپور بشمس آباد آمده و
آنها از دست هندوان بر آورده گرفت و در حدود راپری باسلطان

بہلول صفاتہ نمود و محمد شاہ ہزیمت یابندہ بجانب قنوج راہی
شد و سلطان بہلول تعاقب وی کردہ و در سنہ مذکور سلطان حسین
شرقی بن سلطان محمود بر برادر خود محمد شاہ خروج کردہ باتفاق
امرا بر تخت مملکت جونپور جلوس نمود و لشکری گران بر سر
محمد شاہ نامزد فرمود تا در کنار آب گنگ در سواہ راج گزر اورا
بقتل رسانیدند و سلطان حسین نیز با سلطان بہلول صلح کرد و
قطب خان لودی را کہ در بند بود از جونپور طلبیدہ امپ و
خلعت دادہ پیش سلطان بہلول فرستاد و از جونپور بجانب قنوج
رجعت نمود و سلطان بہلول نیز برادر او جلال خان را کہ در بند
خویش بموضع قطب خان داشت اعزاز و اکرام کردہ بجانب سلطان
حسین روانہ گردانید و بعد از چند سال سلطان حسین در حدود چندوار
آمدہ با سلطان بہلول مصاف داد و تا سه سال صلح قرار دادہ
باز بولایت خویش مراجعت نمودند و درین نوبت احمد خان
جلوانی حاکم بیانہ خطبہ بنام سلطان حسین خواند و سلطان حسین
بعد از گذشتن مدت صلح مقرری با یک اک موار و ہزار فیل
متوجہ دہلی گشت و در حدود موضع بہتوارہ مقابل شدند و قرار
بصلح دادہ سلطان حسین در اتارہ اقامت نمود و سلطان بہلول
بدہلی آمد و بودن این دو پادشاہ در مسافت ہفت روزہ راہ خالی
از مضحکیت نبود *

* بیت *

جای دو شمشیر نیامی کہ دید

تخت دو جمشید مقامی کہ دید

و درین سال سلطان علاؤ الدین کہ دختر او ملکہ جهان در حبالہ

سلطان حسین بود در بداون در گذشت چنانچه گذشتان نمود و
 بسطان بهلول و سلطان حسین گذاشت * • فدهردو

گرفتم آنکه رسیدی بآنچه میخواهی
 گرفتم آنکه شدی آن چندان که می بانی
 نه هرچه یافت کمال از پیش بود نقصان
 نه هرچه داد ستد باز چرخ مینائی

و سلطان حسین از اتاوه بتقریب او در بداون آمد و آن اقطاع را از
 پسران سلطان علاو الدین کشیده خود متصرف شد و از انجا به سنبلی
 آمد و تاتار خان حاکم انجا را مقید ساخته بسارن فرستاد و با لشکر
 عظیم و همان قدر فیل که مذکور شد در ماه ذی حجه سنه ثمانین
 و ثمانمائه (۸۸۰) بدهلی آمده کنار آب چون قریب گذر کیچه نزول
 نمود و سلطان بهلول از سهرند آمده حسین خان پسر خانجهان را
 از ولایت میرت طلبیده برای محاربه سلطان حسین روانه گردانید
 و خود در دهلی باو مقابله داشت و بسعی قطب خان درین نوبت
 نیز سلطان حسین قرار صلح داده آن طرف آب گنگ را بتمام برای
 خود گرفت و این طرف را بسطان بهلول گذاشته مراجعت نمود
 و سلطان بهلول فرصت یافته وقت کوچ سلطان حسین از آب چون
 گذشت و پرتال و بعضی امباب و اشیا را که سلطان حسین باعتماد
 صلح در منزل گذاشته بود تاراج نمود و پاره از خزاین نیز که بر سر
 پیلان و اسپان بار بود بدست سلطان بهلول افتاد و تا چهل امرای

سلطان حسین مثل قاضی سماء الدین الملقب بقتلغ وزیر که اعلم العلماء وقت خود بود و دیگران اسیر شدند و قتلغ خان را زنجیر کرده سلطان بهلول بقطب خان لودی سپرد و خود تعاقب نموده تا شمس آباد در میان دو آب که در تصرف سلطان حسین بود رفت و آنرا قابض گشت و شفقداران خویش بدان ولایت گماشت و این واقعه در سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمائه (۸۸۴) روی نمود و نوید خرابی تاریخ آن سال گشت و سلطان حسین چون دید که تعاقب از حد گذشت در نواحی را پری کمر بست و بمقابله بایستاد و باز در میان ایشان کار بشرط قرار قدیم که هر کدام به ولایتی که داشتند قانع شده باز گردند بصلح انجامید و بعد از صلح سلطان حسین از نواحی شمس آباد باز جمعیت نموده بر سر سلطان بهلول آمد و به سلطان حسین در سواد موضع سونهار «حاربه» سخت افتاد سلطان حسین باز شکست یافت و اسوا و غنایم فراوان و بلیحد و قیاس بردست لودیان افتاد و باعث ازدیاد شوکت ایشان گشت و سلطان بهلول از دهوپاسنو بتقریب خانجهان که در دهلی فوت شده بود انجا رفت پسر او را خانجهانی خطاب داده بر سر سلطان حسین در راهری آمده جنگ کرد و فیروزی یافت و در وقت فرار سلطان حسین چندی از ابدال و اطفال سلطان در آب چون غرق شدند و سلطان حسین بجانب گوالیار میرفت که متمردان هنکات که طایفهٔ بهدوریه باشند اردوی او را دست اندازی کردند و رای گیرت سنگ حاکم گوالیار با سلطان در مقام خدمتگاری در آمده و از نقد و جنس و اسب و اشتر و فیل و سرا پرده و خیمه

گذرانیده و فوجی همراه ساخته تا کاپی متابعت سلطان نمود و سلطان بهلول او را تعاقب نموده در حدود کاپی میانه این هر دو پادشاه مقاتله روی داد و مدت چندگاه در مقاتله گذشت درین اثنا رای ملوک چند حاکم ولایت بکسر بخدمت سلطان حسین آمده دریای گنگ را از جائی که پای آب بود گذرانیده سلطان حسین تاب مقاومت نیاورده بولایت پنده رفت و راجه پنده استقبال نمود و چند لک تنگه نقد و اجناس و اشیای دیگر داده و چند نیل پیشکش ساخته او را تا جونپور رسانید و سلطان بهلول بعزیمت تسخیر جونپور عازم شد و سلطان حسین جونپور را گذاشته از راه بهرایج بجانب قنوج آمده با سلطان بهلول در کنار آب رهب چندگاه مقاتله نمود و هزیمتی که طبعی او شده بود یافت و درین مرتبه حشم و امهات سلطنت او بتمام بدست لودیان افتاده و حرم محترم او ملکه جهان بی بی خونزا که دختر سلطان علاؤ الدین و ندیره خضر خان بود گرفتار شد و سلطان بهلول بصلاح و عفت و احترام و اعزاز تمام آن عفیغه را نگاه میداشت و چون سلطان بهلول باز متوجه تسخیر جونپور شد بی بی خونزا خود را بحیله از بند خلاص ساخته بشوهر خود رسید و جونپور بتصرف سلطان بهلول در آمد و آن را به مبارک خان نوخانی داده خود بیدارن آمد و سلطان حسین فرصت یافته به جمعیت تمام بجونپور رفت و امرای سلطان بهلول آنرا گذاشته پیش قطب خان وزیر لودی که در سجزوی بود رفتند و با سلطان حسین سخن دولت خواهانه گفته و اظهار یگانگی نموده دار و مدار میدگردند تا کومک سلطان بهلول رسید و سلطان بهلول پسر خود باریک

شاهرا بمدد این امرا فرستاده خود نیز از عقب او بجانب جونپور روان شد و سلطان حسین تاب نیاورده بدهار رفت درین اثنا خبر وفات قطب خان اودی در منزل قصبه هندی بسلطان بهلول رسید و بلوازم تعزیت او پرداخته بجونپور رفت و باریک شاه پسر خود را بر تخت سلطنت شرقیه نشانده باز گشته بولایت کالپی آمد و آنرا به اعظم همایون برادر زاده دیگر که خواجه بایزید نام داشت داده خود بدهلیپور رسیده چند من طلا از رای آنجا پیشکش گرفت و از باری گذشته (†) پالهن پور از توابع قلعه رفته بدهلیپور رفت و آن ولایت را بغارت داده بدهلی آمده قرار گرفت و بعد از چندگاه بحصار فیروزه شتافت و روزی چند در آنجا اقامت نموده بدهلی باز گشت و باز بگوالیار رفت و در آنجا راجه مان حاکم گوالیار هشتاد لک تنگه آن زمان پیشکش گذرانیده و گوالیار را برو مقرر داشته باتاوه آمد و بجانب دهلی مراجعت نموده بود که در نواحی قصبه سکپت بیمار شد *

و در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه (۸۹۴) وفات یافت و مدت سلطنت او سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود *

* ابیات *

گر افرا میاب است در پور زال
 بیابد ز دست اجل گوشمال
 بجاسمی که ساقی مقرر نمود

محال است چیزی بمردی فزود
اگر پادشاه است وگر خص فروش
رساند اجل صوت مرگش بگوش

* قطعه *

بپشصد و نود و چار زفت از عالم
خدیو ملک ستان جهان کشا بهاول
به تیغ ملک ستان بود لیک دفع اجل
بود محال بشمشیر و خنجر مصقول

سلطان سکندر بن سلطان بهاول ابن کالا

که نظام خان نام داشت بعد از شنیدن خبر فوت پدر از دهلی
بسرعت تمام در قصبه جلالی وارد رسید و نعش او را بدلهلی
فرستاد و در روز جمعه هفتم سنه مذکور در کوشک سلطان فیروز
که بر کنار آب سیاه واقع شده باتفاق خانجهان ابن خانجهان و
خانخانان فرمیلی و سایر امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود و بخطاب
سلطان سکندر مخاطب گشت میگویند که وقت روان شدن از دهلی
بتقریب تغاول نزد شیخ سماء الدین کنبو پیر شیخ جمالی که از
علمای کبار و مشایخ عظام روزگار بود رفت باین تقریب که مبادا
او رضا بسلطنت برادران دیگر داشته باشد و سبق^(۲) صرف هوای را
بهانه ساخته بیان معنی عبارت اسعدک الله را از خدمت شیخ

(۲ ن) هوای ساخته بهانه معنی الخ

پرسید چون گفت که نیک بخت گرداناد ترا خدا تعالی التماس کرد که این لفظ را سه مرتبه بر زبان مبارک خود برانید شیخ سه بار گفت او برخاسته عرض داشت که من مدعای خود را حاصل کردم و از شیخ استمداد طلبیده متوجه لشکر شد بعد از استقرار امر سلطنت از دهلی بعزم تسخیر ملک بجانب راپری و اتاره نهضت نموده هفت ماه درانجا گذرانیده و اسمعیل خان نوخانی را جهت صلح پیش باریک شاه پادشاه جونپور فرستاد و خود بر سر عیسی خان حاکم بیتالی رفت و عیسی خان بعد از مقابله و مقاتله زخمی شده و اطاعت نموده بهمان زخم درگذشت و رای گنبدیس راجه^(۴) بیتالی که موافق باریک شاه بود آمده سلطان را دید و سلطان دروجه او بیتالی مقرر کرد و باریک شاه از جونپور بقنوج آمده طرفین را مقابله و مقاتله دست داد و مبارک خان نوخانی درین جاگ از جانب باریک شاه در میدان گرفتار شد و باریک شاه فرار نموده ببداون رفت و سلطان سکندر آن حصار را محاصره نمود و باریک شاه بعجز آمده دید و سلطان او را مستمال و خوشدل ساخته همراة خود بجونپور برد و بدستور سابق او را بر تخت شرقیه نشاند اما برگذات ولایت را باصرای خود تقسیم نموده هر جا افواج برگماشت و معتمدان را بر سر او موکل گردانید و کالپی را از اعظم خان همایون پسر خواجه با یزید تغیر کرده ازانجا بجهترة و ازانجا بگوالیار رسیده خواجه محمد فرملى را با خلعت خاص بوکالت

پدیش راجه مان فرستاد راجه نیز برادر زاده خود را بخدشست سلطان روانه گردانیده اطاعت بجای آورد و تا بیانه برادر زاده او سلطان را مشایعت کرد و سلطان شرق حاکم بیانه پسر سلطان احمد جلوانی اول آمده دید و خواست که کلید قلعه بوکلای سلطان بسپارد و باز رایش منقلب شد و چون به بیانه رفت قلعه را محکم ساخت و سلطان باگره رسید و هدیت خان جلوانی از توابع سلطان الشرق در قلعه آگره متحصن شده و سلطان چندی را از امر او در آگره گذاشته به بیانه رفت *

و در سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه (۸۹۷) سلطان شرق به تنگ آمده و امان خواسته قلعهٔ بیانه را بسطان داد و آن ولایت برخاندانان فرمائی مقرر گشت و هم در سنهٔ مذکور در ولایت جونپور طایفهٔ بچکوئیان بمقدار یک لک سوار و پیاده جمع شده خلل انداختند و سلطان بآن طرف رفت و باربک شاه آمده ملازمت نمود و از آنجا بجندوک اوده بسیر و شکار مشغول بوده باز بجونپور رفت و بغلعهٔ جنهار رسیده بامرای سلطان حسین شرقی که در آنجا بودند جنگ کرده و ایشان را شکست داده به محاصرهٔ آن قلعه پرداخته به پتله در آمد و باریل^(۲) که نزدیک باله‌اباس است عرف پیاک آمده آن نواحی را خراب ساخت و از راه کوه و مانگ پور بدلمو شتافت و از آنجا به شمسایان آمده (†) و شش ماه اقامت نموده بسندیل رفت و از آنجا باز بشمسایان رسید *

و بعد از بشکال در سنه تسعمایه (۹۰۰) بعزیمت گوشمال
متمردان ولایت پتند روانه شد و قتل و بند بسیار بوقوع آمد
و از انجا بجانب جونپور رفت و اسپان درین سفر خیلی تلف شدند و
از ده یکی بدیش زنده نماندند و زمین داران پتند و غیر آن بسطان
حسین شرقی از تلف اسپان و یراق سلطان سکندر خبر فوشته اورا
طلبیدند سلطان حسین جمعیت نموده از بهار با صد زنجیر فیل
بر سر سکندر آمد سلطان سکندر مکرگشت از آب گدگ گذشته
بجذهار رسید و از انجا به بنارس رفته و سلطان حسین هیزده گروهی
بنارس رسیده بود که سلطان سکندر بمسرعت تمام بر سر او رفت و در
اثنای راه سالباهن راجه پتند که زمین دار معتبر بود از سلطان
حسین قطع نموده بسطان سکندر پیوست و سلطان حسین جنگ
صف کرده منهزم شده و راه ولایت پتند گرفته و سلطان سکندر اردو
را گذاشته با یک لک سوار جریده تعاقب او نموده و در اثنای
راه چنان معلوم شد که سلطان حسین به بهار رفته است و بعد از
نه روز سلطان سکندر آمده بارو ملحق شده متوجه بهار گشت و
سلطان حسین در بهار نایب خود گذاشته فتوانست آنجا بود و
از انجا به کهل گانون از توابع لکنوتی رفت و بهار بهست افواج
سکندریه امداد و سلطان از انجا بترهت رفت و آنرا مسخر ساخت
و در سنه احدی و تسعمایه (۹۰۱) خانجهان لودی وفات
یافت و احمد خان پسر بزرگ او بخطاب اعظم خان همایونی
مخطاب شد و سلطان از ترهت باز گشته بزیارت قطب المشایخ
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس الله بمره رفت و بدرویش پور

آمد و از آنجا بر سر سلطان علاء الدین پادشاه بنگاله روان شد و در نواحی بهار پسر سلطان علاء الدین دانیال نام بموجب فرموده پدر باستیصال سلطان آمده بمقابله ایستاد و بر ولایت یکدیگر قناعت نموده و قرار صلح داده باز گشتند و درین سال قحط و عسرت تمام در اردوی سلطان پدید آمد و فرامین منع زکوة غله در جمیع ممالک صادر شد و آنرا باکمال بر طرف ساخت و از آنجا بقصد ساری آمده آن ولایت را بر مردم خود تقسیم کرده مقرر نمود و از راه مهلی گز بچونپور رسید و شش ماه در آنجا بوده بجانب پته^(۲) عزیمت فرمود *

و در سنه اربع و تسعمایه (۹۰۴) پته تا باندھو گره که قلعه ایست مشهور تاخت و غارت و بند کرد و از جهت استحکام بقلعه مقید نا شده بچونپور رفت و اقامت نمود و درین اثنا میان بعضی امرای او وقت چوگان بازی منازعه و منافشه روی داده کار بنزاع و مقاتله انجامید و سلطان با ایشان بدظن شده پاسبانی خود را به بعضی از معتمدان فرمود تا هر شب مسلح شده پاس او می داشتند و اکثری از امرای مردود معزول فتح خان بن سلطان بهلول را بر سلطنت تحریک نمودند او این راز را از سادہ لوحی بر مادر خود و شیخ طاهر و جماعه که از معتمدان سلطان بودند ظاهر ساخته و تذکره اسامی آن امرای هم عهد و سوگند بایشان نمود آن جماعه او را از خیال فاسد به نصیحت مشفقانه مانع آمدند و از برای ابرای ذمه خویش از بغی آن تذکره نزد سلطان سکندر برده